این بگفت و پدر را وداع کرد و همت خواست و برفت
و با خود همی گفت بیت هنرور چو بختش نباشد بکام
بجایی رود کش ندانند نام همچنین تا برسید بر کنار آبی که
سنگ از صلابت او بر سنگ همی آمد و خروشش بفرسنگ می رفت
شعر سهمگین آبی که مرغابی در او ایمن نبود
کمترین موج آسیاسنگ از کنارش در ربود
گروهی مردمان را دید هر یک بقراضه در معبر نشسته و رخت
سفر بسته جوان را دست عطا بسته بود زبان ثنا برگشود
چندانکه زاری کرد یاری نکردند ملاح بی مروت از او بخنده بر
گردید و گفت بیت زر نداری نتوان رفت بزور از دریا
زور ده مرده چه باشد زر یک مرده بیار جوان را دل از طعنه
ملاح بهم برآمد خواست که از او انتقام کشد کشتی رفته بود
آواز داد و گفت اگر بدین جامه که دارم قناعت کنی دریغ نیست
ملاح طمع کرد و کشتی باز گردانید

بدوزد شره

69

بدوزد شره دیده هوشمند • در آرد طمع مرغ و ماهی به بند
چندانکه ریش و گریبانش بدست جوان افتاد بخود در کشید
و بی محابا کوفتن گرفت یارش از کشتی بدر آمد که پشتی او
کند همچنین درشتی دید پشت بگردانید جز این چاره ندانستند که
با او بمصالحت گرایند و باجرت مسامحت نمایند بیت
چو پرخاش بینی تحمل بیار • که سهلی ببندد در کارزار
بشیرین زبانی و لطف و خوشی • توانی که پیلی بمویی کشی
بعذر ماضی در قدمش افتادند و بوسه چندی بسر و رویش
دادند و روان شدند تا برسیدند بر عمودی که از عمارت یونان
در آب استاده ملاح گفت کشتی را خللی هست یکی از شما که
دلاورتر است باید که بدین ستون برود و خطام کشتی بگیرد
تا عمارت کنیم جوان بغرور دلاوری که در سر داشت از خصم
دل آزرده نیندیشید و قول حکما که گفته اند هر کرا رنجی بدل رسانی

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)